*** و خیلی از مقاطع این مسأله در گفت‌وگوی دیپلماتیک حل و فصل نمی‌شود.**

اگر دنیا، دنیای گفت‌وگو بود اشکال نداشت. ممکن است گفت‌وگو انجام بگیرد اما این شبیه به یک وهم است. یک تصور و خیال است که ما در دانشگاه می‌خوانیم و فکر می‌کنیم صحنه روابط بین‌الملل را منطق شکل می‌دهد! قدرت منطق نیست که دارد روابط بین‌الملل را شکل می‌دهد، بلکه منطق قدرت است که دارد روابط بین‌الملل را متأسفانه شکل می‌دهد. شما اشاره می‌کنید بنشینیم با هم صحبت بکنیم، اگر هر دو عاقل باشیم، مشکلی پیش نمی‌آید که بنشینیم با هم صحبت بکنیم! داریم زندگی‌مان را می‌کنیم. مشکل اینجاست، برتری‌جویی، استیلا، هژمونی و حفظ آن، آزاد بودن و به‌دست آوردن و... این واژه‌ها و کلمات، می‌خواهیم آزادش کنیم، می‌خواهیم به‌دست آوریم، می‌خواهیم بیشترش کنیم، می‌خواهیم حفظش کنیم، می‌خواهیم منافع ملی، مناطق حیاتی و... از این واژه‌هایی که وقتی می‌آید، معنی دیگری پیدا می‌کند. در آنجا اگر در حد قدرت منطق بود خب می‌نشینیم با منطق حرف می‌زنیم اما مشکل دنیا و بشر این است که گویا قدرت منطق گذاشته شده کنار و منطق قدرت دارد حرف نهایی را می‌زند! برای نمونه منافع و مصالح برجام به‌خوبی داشت از نظر دو طرف خوب پیش می‌رفت (همین برجام اخیر) ناگهان حادثه‌ای در ایران اتفاق افتاد و غرب احساس کرد که دیگر مذاکره را رها کند. فکر می‌کردند جمهوری اسلامی در حال سرنگونی است و می‌گفتند چرا ما با جمهوری اسلامی ایران ادامه بدهیم؟! خب اگر آن نگاه اولی که شما اشاره می‌کنید، باشد، این به‌جای خودش، آن هم به جای خودش و مذاکرات را باید ادامه بدهند. چهل و چند سال است دارند آن کارها را می‌کنند ولی ناگهان منافع خودشان، نه منافع ملت ایران، به نتیجه که می‌رسد، می‌گویند حالا بگذارید این اغتشاشات تمام بشود و اگر شما تغییری نکردید، ادامه مذاکرات انجام می‌شود. خب کدام فرد دانشگاهی و فردی که در میدان است این حرف را قبول دارد که روابط بین‌الملل صرفا مبتنی بر گفت‌وگوی مجموعه‌هاست؟ اگر بنا بر این باشد پس این همه ارتش در دنیا برای چیست که تولید ناخالص کشورها را به خودش اختصاص می‌دهد؟ چه منطقی وجود دارد که شما اعتماد کنید و فقط با گفت‌وگو موضوع حل بشود؟ لذا ما باید بدانیم که اگر قدرت مؤثر به دست آوردیم، قطعا خیلی از حرف‌هایی را که توجه نمی‌کنند، گوش خواهند کرد و این تعادل به وجود می‌آید. ما نمی‌خواهیم الان بگوییم تعادل مثبت و از تعادل عبور کنیم و بگوییم برتری، نه! با همین تعادل نظامی، جلوی خیلی از کنش‌ها گرفته شد. اعتقاد دارم به عنوان یک آدم مطلع، بخش قابل توجهی از تعادل در طول دو دهه گذشته، مدیون حاج قاسم است. البته تدابیر مقام معظم رهبری و اطمینانی که ایشان به فرمانده‌اش در میدان دارد، فضایی به وجود می‌آورند تا فرمانده‌شان از ظرفیتش عملا استفاده کند. حمایتی را که از فرمانده انجام می‌دهد و تدابیر خودشان شاید به جرات باید گفت نقش بزرگ‌تری از نقش خود حاج قاسم دارد. البته در این بحث بازدارندگی یا تعادل که یا بخش قابل توجهش از عنوان معمار مقاومت حاج قاسم که توانسته اثرگذاری‌هایش را در خاورمیانه و بلکه فراتر از جنوب شرق آسیا به بروز و ظهور برساند، باید بگویم که بخشی از این اثر به همت و تلاش دانشمندان و سربازان و صنعتگران گمنامی است که در زمینه تولید تجهیزات و تسلیحات نظامی در حال فعالیت هستند.

*** آخرین ارتباط شما با آقای سلیمانی چگونه بود؟**

سه روز قبل از شهادت با ایشان ارتباط تلفنی داشتم و صحبت کردیم. ماجرا از این قرار بود که من و یکی از دوستان به سلیمانیه عراق رفته بودیم. در جلسه‌ای نشسته بودیم. زمان زیادی نگذشته بود که خبری برای میزبان ما آوردند. وقتی خبر را در گوش میزبان گفتند، او خیلی برآشفت و با عجله جلسه را تمام کرد. حاج قاسم از بغداد با من تماس گرفت و نتیجه جلسه را پرسید. در میان صحبت‌هایم، یک خبری هم به حاجی دادم، این‌که مطرح شده پهپاد آمریکایی بالای سر ما دو نفر است. تا این خبر را به حاجی گفتم، یک‌دفعه گفت: «این خبر را کی گفته؟» گفتم فلانی. آن فرد پیش آقای سلیمانی خیلی مطمئن بود. حاجی گفت: «سریع از آن محل بروید.» محل رفتن ما را هم خودش تعیین کرد. وقتی ما به محل تعیین شده رسیدیم، حدود نیم ساعت طول کشید. در این مدت چه حرفی به حاج قاسم گفته بودند، نمی‌دانم. از کجا این خبرها به او رسیده بود، نمی‌دانم. بعد فهمیدم همان روز به پادگانی در کرکوک حمله و یک سرهنگ آمریکایی کشته شده بود. آنها مدعی بودند ما دو نفر این کار را کرده‌ایم و به‌دنبال ما هستند که البته این واقعیت نداشت، چون همان لحظه ما در جلسه سلیمانیه حضور داشتیم.

حاج قاسم دوباره با من تماس گرفت و خیالش راحت شد که به مکان امنی رسیده‌ایم. به من گفت یک ماشین تهیه کنید و فردا صبح به سمت مرز ایران حرکت کنیم. وقتی وارد ایران شدیم با دفتر حاج قاسم تماس گرفتیم. حاجی با این‌که داخل جلسه بود، تلفن مرا جواب داد. معلوم بود خیالش راحت شده و گفت: «الحمدلله، خدایا شکر» و تلفن قطع شد. بعدها یکی از دوستان که در همان جلسه با حاج قاسم حضور داشت، برایم روایت کرد که حاج قاسم گفته بود: «حسن را از ربایش توسط آمریکایی‌ها نجات دادم.» این آخرین صحبت ما بود.

*** به نظر شما، چرا آمریکایی‌ها این زمان را برای ترور حاج قاسم انتخاب کردند؟**

آمریکایی‌ها دچار عارضه‌ای شدند به نام «سندرم عدم توان تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری». حدود ۲۰ سال است که اینها تصمیم درست نمی‌گیرند. مثلا در ماجرای ۱۱ سپتامبر، البته اینجا به شما بگویم من جزو کسانی نیستم که قبول داشته باشم ۱۱ سپتامبر کار آمریکایی‌هاست. چون یک تحلیلی هست که می‌گوید کار خودشان است، من قبول ندارم.

آمریکایی‌ها سعی کردند حداکثر استفاده را از این ماجرا ببرند، ولی این‌که کار خودشان بود، نه. چون ۱۱ سپتامبر، هیمنه و اعتبار امنیتی - اطلاعاتی آمریکا را فروپاشید، هم در داخل آمریکا و هم بیرون آمریکا که برای از بین بردن این بی‌آبرویی ۱۰ بار دیگر هم به افغانستان حمله و طالبان را سرنگون کنند، فایده‌ای ندارد. لذا آمریکایی‌ها نمی‌توانند تصمیم بگیرند. ساختارشان لَخت و سنگین شده است اما در قصه ترور حاج قاسم به نظر می‌رسد اگر فردی به غیر ترامپ تصمیم گیرنده بود، این تصمیم را نمی‌گرفت. ترامپ در فضایی قرار گرفت که مجبور شد این تصمیم را بگیرد. چرا؟ چون احساس کردند آقای سلیمانی دارد آمریکا را کاملا بی‌اعتبار می‌کند. آنهایی که می‌خواستند به قول خودشان آقای سلیمانی نباشد، به‌خصوص صهیونیست‌ها حادثه حمله به سفارت آمریکا در داخل بغداد را بهانه کردند و فشار آوردند که ترامپ آن تصمیم را گرفت.

حاج قاسم معمار جبهه مقاومت است، چون تمام امکانات و ظرفیت‌های موجود را به گونه‌ای طراحی کرد که از یک نقطه باورنکردنی به یک نقطه باورنکردنی دیگر می‌رسد

مطمئنم این واکنشی عجولانه بود. امثال این تصمیمات عجولانه در این ۲۰ ساله کم گرفته نشده است. یک روز گفتند می‌خواهیم به دمشق موشک بزنیم، قبل از ظهر متوقفش کردند.

بعد گفتند می‌خواهیم نیرو پیاده کنیم، آن را هم متوقف کردند. مانند این صحنه‌ها در عراق، لبنان، سوریه، ایران و جاهای مختلف وجود دارد.

پهپاد جاسوسی آمریکا در خلیج فارس سرنگون می‌شود، آن یکی پهپاد در شرق ایران سالم به زمین نشانده می‌شود، ماجرای عین الاسد پیش می‌آید و... همه اینها را کنار هم قرار دهید، متوجه می‌شوید آن بازدارندگی به‌وجود آمده که نتیجه همان تعادل است.

این سؤال پیش می‌آید که ۱۰ سال قبل چرا چنین اتفاقی نیفتاد؟ به نظر من عده‌ای ترامپ را وادار کردند که یک تصمیم واکنشی بگیرد.

حتی یکی از مسئولان کرد عراقی به من گفت ترامپ مدعی شده نوار صوتی از حاج قاسم دارد که قرار است به نیروهای آمریکایی حمله کند. وقتی نوار را آوردند، معلوم شد فایل صوتی یکی از عملیات‌ها علیه داعش بوده است. یعنی به‌راحتی با یک نوار، ترامپ را سر کار گذاشته بودند.